بسم الله الرحمن الرحیم

لیلا طاهری پور-تمرین حس مکان

یک- دو- سه – چهار... این چوب ها رو می­شمرم که وقت بگذرد .یادم برود که کجا هستم .عذابی که می کشم کمتر نمی شود بیشتر هم می شود !!به زور جا شده ام .نمی دانم دیگر چرا دست و پاهایم را بسته اند ؟؟!!! این تو که نمی شود تکان خورد .طنابش یه ده متری میشود .به قرقره وصله .آنقدر کشیدنش تا بالا آمده پیچ های طناب چهار –پنج دوره .پاره نمی شود.امیدوارم پاره نشو د . یه وقت قرقره ایراد نداشته باشد .هیچ وقت تو شهر بازی که می رفتم سوار چیز هایی که بالا می برند یهو ول می کنند نمی شدم. یه وقت بد نبسته باشند طناب ول شود.قلبم آمده در دهانم .چشم هایم را نمی توانم باز کنم .سر گیجه دارم چوب ها جر جر می کنند .دوام ندارند .یعنی تا صبح من را نگه می دارند.دارم می لرزم .بینی ام گرفته .دندانهایم به هم میخورند .انگار برف آمده.شرایطم دارد بدتر می شود. این چند روزه فقط آب خورده ام .نازک نارنجی در نازونعمت چه تحملی می توانست داشته باشد !!!هر چند دیگر این اسمش تحمل نیست .دلم می خواهد مرگ را صدا بزنم.فردا سرم را می برند .همه رگهای گردنم درد می کنند.چاقو و گردن.این دو تا وقتی کنار هم می آیند قلبم درد می گیرد.اشکم در می آید عرق سرد می کنم .زمان یخ زده .چشمهایم دارند سیاهی می روند گوشهایم دیگر نمی شنوند .کاش همین الان بمیرم.مرگ چقدر شیرین به نظر می آید .بخوابم پاشم ببینم همه این سختی ها تمام شده است دیگر اینجا نیستم .